

## تحلیل مناسبات سیاسی، مذهبی سربداران و طغاتی‌موریه

هادی وکیلی<sup>۱</sup>

مصطفی لعل شاطری<sup>۲</sup>، حسین رضائزاد<sup>۳</sup>

### چکیده

یکی از ویژگی‌های تاریخ سیاسی ایران در قرن هشتم هجری قمری یا در حد فاصل زوال ایلخانان تا روی کار آمدن تیموریان، وجود سلسله‌های محلی متعددی است که در چهارگوشه‌ی ایران تشکیل شدند. در این میان در شرق ایران و در خراسان، در کنار قدرت نمایی‌های آل کرت، طغاتی‌مور و جانی قربانی‌ها، حکومت سربداران با به قدرت رسیدن، که از جانب شمال با حکومت طغاتی‌موریه با مرکزیت استرآباد همجوار بودند. سربداران اگرچه از جهت وسعت مملکت و قدرت و دوام دولت و عظمت آثار مقام شامخی نداشتند، اما از یک نظر در تاریخ ایران قبل از تشکیل سلسله‌ی صفویه اعتباری خاص یافتند؛ مذهب تشیع اثنی‌عشری که با اتکاء بر این مذهب به صورت یک ایدئولوژی حاکمیت توانستند قیام خود را در جامعه هدایت کرده و در خلال نیم قرن، بعد انقلابی آن را به بار بنشانند و باعث گسترش و نفوذ آن در سایر نواحی گردند. با این حال مسائل ارضی و گسترش قلمرو، بویژه رقابت بر سر تصرف خراسان، تفاوت و تباین مذهبی و همچنین رهایی سراسر خراسان از زیر یوغ مغولان از جانب سربداران، برخورد و تنش‌هایی را بین طرفین گریزناپذیر می‌ساخت. بررسی مناسبات سیاسی، مذهبی سربداران و طغاتی‌موریه و دلایل و عوامل مهم در برخورد این دو حکومت، با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی محور کار این مقاله است.

**واژگان کلیدی:** سربداران، طغاتی‌موریه، خراسان، طغاتی‌مور، خواجه‌علی مؤید

---

۱. دانشگاه فردوسی مشهد

۲. دانشگاه فردوسی مشهد

۳. دانشگاه فردوسی مشهد

#### مقدمه

با زوال و فروپاشی حکومت ایلخانان پس از مرگ ابوسعید ایلخانی در سال ۷۳۶ هـ. ق در گوشه و کنار ایران، سلسله‌های محلی گوناگونی مدعی قدرت شدند که بیشتر زائیده‌ی دوره‌ی پر آشوب اواخر حکومت مغولان بودند. خراسان بزرگ، محل شکل‌گیری حکومت‌های محلی سربداران، طغاتی‌موریه، آل‌کرت و جانی قربانی بود که بنا به دلایل و عوامل مختلف، درگیری‌ها، تنش‌های سیاسی و گاه روابط دوستانه‌ی کم‌رنگی داشتند. سربداران از درون مردم جوشیدند و با اتکاء به نیروی مردم، سیاست منطقه را تحت نفوذ خود قرار دادند. آنان با اتکاء به مذهب تشیع اثنی‌عشری توانستند به مدت نیم قرن بر خراسان و نواحی تابعه‌ی آن حکومت برانند. طغاتی‌موریه نیز که نسبشان به جوجی قساربن یسوکای بهادر، یعنی برادر چنگیز خان می‌رسید، بعد از مرگ ابوسعید، مدعی احیای حکومت ایلخانی شدند. بنابراین امرای خراسان و اکابر و اشراف آن خطه از ترک و مغول، اتفاق کردند و شخصی به نام طغاتی‌مور را به پادشاهی رساندند. این مقاله با اتکاء به منابع دست اول و مطالعات جدید، بر آن است تا در ابتدا به روند قدرتی‌گیری سربداران و طغاتی‌موریه و تحلیل مناسبات آنها پرداخته و زوایای پنهان و آشکار این حوزه را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

#### قدرت‌گیری سربداران و طغاتی‌موریه

##### سربداران

سربداران پس از سقوط ایلخانان، در روستای باشتین سبزواری به قدرت رسیدند. باشتین قریه‌ای از قریئ بیهق بود که خواجه‌ای ملقب و موسوم به شهاب‌الدین فضل‌الله که نسبش از جانب پدر به امام حسین (ع) و از طرف مادر به یحیی بن خالد برمکی می‌رسید، در آن جا صاحب نفوذ بود (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵/ ۴۴۹۳؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/ ۳۵۳). شهاب‌الدین فضل‌الله پنج پسر به ترتیب: امین‌الدین، عبدالرزاق، وجیه‌الدین، نصرالله و شمس‌الدین فضل‌الله داشت. در هنگامه مرگ ابوسعید ایلخان و رفتار مشهور و معروف ایلچیان علاءالدین محمد، وزیر خراسان، در باشتین، که به قتل ایلچیان منجر گردید، علاءالدین محمد، جهت دستگیری عاملان قتل یعنی حسن حمزه و حسین حمزه، بیش از پنجاه سپاهی را به باشتین اعزام نمود.

در این زمان عبدالرزاق، فرزند شهاب‌الدین فضل‌الله، کارگزار مالیاتی سلطان ابوسعید در کرمان بود که پس از مرگ او به زادگاه خود بازگشت و رهبری مردم، علیه قوای علاءالدین محمد را بر عهده گرفت. وی در رؤیاریوی با قوای علاءالدین محمد پیروز شد، دو سه نفر از نوکران وزیر کشته شدند و بقیه شکست خوردند. بعد از آن، عبدالرزاق مردم روستا را جمع کرده، گفت: «فتنه عظیم درین دیار بوقوع پیوست و اگر ما مساهله کنیم کشته شویم و بمردی سر خود بردار دیدن هزار بار بهتر که بنامردی به قتل رسیدن» (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۵۷/۳؛ و نیز ر.ک: میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۴۹۵/۵؛ و نیز ر.ک: ۱/۳۸۳: Meri, ۲۰۰۶). بدین جهت ملقب به «سربدار» شدند.

در همین رابطه، برخی مؤرخان گزارش می‌دهند که امیر عبدالرزاق پسر یکی از محتشمان منطقه - که خود شخصیت برجسته و توانمند داشت- در روستای باشتین، یکی از کارگزاران حکومتی را که به احتمال مامور مالیاتی بود، به قتل رساند و برای فرار از تنبیه، قیامی را سامان دید. در واقع یکی از کارهای ایلخانان مغول، وضع مالیات‌های گوناگون در شهرها و روستاها بود و همین مساله بار گرانی بر روی دوش مردم و رعایا محسوب می‌شد. عاملان دیوانی و مامورین دولت، هر سال به بهانه‌ای و ترفندی، مالیات‌های تازه از مردم می‌گرفتند. از آن جا که این عاملان در کارشان آزاد بودند، شکایات مردم به ایلخانان نمی‌رسید، اگرچه اخذ مالیات، محدود به خراسان نبود، اما خراسان بیش از سایر ولایات محل غارت بود (آزند، ۱۳۶۵: ۳۲؛ روحانی، ۱۳۶۸: ۹۷؛ و نیز ر.ک: ۷۷: Lawrence, ۱۹۹۴).

بنابراین عبدالرزاق، گروهی از جوانان را اطراف خود جمع کرد. آن‌ها، او را در دوازدهم شعبان ۷۳۷ هـ. ق به سرداری قبول کردند، «اگر خدا ما را توفیق دهد رفع ظلم و دفع ظالمان کنیم و آلا سر خود بر دارا اختیار کنیم و تحمل جور و ستم نداریم» (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۷۶؛ و نیز ر.ک: حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۱/۱؛ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۸/۲). یحیی بن عبداللطیف قزوینی بعد از اشاره به پیروزی امیر عبدالرزاق بر قوای خواجه علاءالدین محمد، می‌نویسد: «روز دیگر علی الصباح در بیرون ده یاشتین داری زدند و دستارها بر آن آویختند و خود را سربدار نام کردند و هفتصد کس با خواجه عبدالرزاق عهد و بیعت کردند» (عبداللطیف قزوینی، ۱۳۶۳: ۲۹۴). در حالی که اکثر مؤرخان از جمله حافظ ابرو در «زبدۀ التواریخ»، سمرقندی در «مطلع سعدین و مجمع بحرین»، اسفزاری در «روضات الجنات»، قاضی احمد غفاری در «تاریخ

نگارستان» و عبداللطیف قزوینی در «لب التواریخ» آغاز قیام سربداران را دوازدهم شعبان سال ۷۳۷ هـ. ق می‌دانند، فصیح خوافی، سال ۷۳۶ هـ. ق را سال آغاز قیام، ذکر می‌کند (فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۵۰/۳).

رهبر نظامی سربداران، امیر عبدالرزاق بود. در کنار وی، یکی از شیوخ صوفیه‌ی مازندران به نام شیخ خلیفه، به عنوان رهبر فکری سربداران، مشخص می‌شود: «شیخ و مقتدای ایشان آن بود که: در ممالک مازندران درویشی پاکیزه روزگار بود شیخ خلیفه نام» (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۷۴). شیخ خلیفه از جوانی به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و قرآن را حفظ کرد و در تفسیر و تاویل آیات، تعمق و تفکر نمود. سپس ترک تحصیل کرده، به آمل نزد شیخ بالوی آملی رفته، مرید وی شد. از آن جا نزد شیخ علاءالدوله سمنانی رفت. روزی شیخ علاءالدوله از وی پرسید: «به کدام مذهب از مذاهب اربعه مقیدی؟ گفت: ای شیخ آنچه من می‌طلبم از این مذاهب بالاتر است». شیخ علاءالدوله، دواتی را که در کنارش بود، محکم بر سر شیخ خلیفه زد. بعد از آن، شیخ خلیفه از سمنان به بحرآباد نزد خواجه غیاث‌الدین هبه الله حموی رفت، ولی چون مقصود خود را نزد وی نیافت به سبزوار آمده، در مسجدی ساکن گشت. قرآن را با صدای بلند تلاوت می‌کرد و به عبادت می‌پرداخت. بنابراین عده‌ی زیادی مرید و معتقد به وی شدند. شیخ در مسجد سبزوار، افزون بر ارشاد و موعظه، به مشکلات اجتماعی و سیاسی که جامعه از آن رنج می‌برد، اشاره می‌کرد و تنها راه آزادی و رهایی را، جهاد در راه خدا و مبارزه با حاکمان ظلم و ستم اعلام می‌نمود. مردم نیز او را به منزله‌ی پناه گاهی در برابر ظلم و ستم بیگانه می‌دانستند (۴۵۰: Algar, ۲۰۰۶؛ مرادی نسب، ۱۳۸۲: ۱۴۶). ولی فقها و طرفداران حکومت، او را انکار و از نشستن در مسجد منع کردند. هم چنین گفتار و رفتار شیخ را به ابوسعید ایلخانی گزارش دادند و خواستار قتل وی شدند. اما ابوسعید در پاسخ گفت: «من دست به خون درویشان نمی‌آلایم، حکام خراسان به موجب شرع شریف عمل نمایند.» در پی این فرمان، در بیست و دوم ربیع الاول سال ۷۳۶ هـ. ق، شیخ خلیفه را در مسجد سبزوار حلق آویز یافتند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۴۹۹/۵؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۵۳/۳؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۷۵).

پس از قتل شیخ خلیفه، نهضتی که او برپا کرده بود، ادامه یافت. یکی از میدان و شاگردان او به نام شیخ حسن جویری، راه شیخ را دنبال کرد و تلاش‌های او را به ثمر رسانید.

شیخ حسن در قریه جور از قرای نیشابور به دنیا آمد و در آن مکان به تحصیل علوم دینی پرداخت، تا این که آوازه‌ی وعظ و بیان و تبلیغ شیخ خلیفه را شنید. بنابراین به سبزوار رفت و از مریدان خاص شیخ خلیفه گشت. چون شیخ خلیفه کشته شد، مریدان او به دور شیخ حسن جمع شدند و از او خواستند تا با قبول جانشینی مرادش، راه او را دنبال نماید (خواندمیر، ۱۳۵۳، ۳: ۳۵۹).

امیر عبدالرزاق بعد از پیروزی بر قوای خواجه علاءالدین محمد و هم چنین کشتن وی در دره‌ی «شهرک نو» در سال ۷۳۸ هـ. ق به سبزوار آمد و چون کسی در برابر او مقاومت نکرد، به تخت سلطنت نشست (همان، ۳۵۷) و در سبزوار خطبه و سکه به نام خود کرد (عبداللطیف قزوینی، ۱۳۶۳: ۲۹۵). در سال ۷۳۸ هـ. ق، امیر عبدالرزاق به دست برادرش وجیه‌الدین مسعود کشته شد. در رابطه با قتل عبدالرزاق به دست برادرش، وجیه‌الدین مسعود، منابع گزارش‌های مبهم و غیر قابل قبولی ارائه می‌دهند. بر این مبنا، مسعود که مسئول بازگرداندن همسر فراری برادر بود، با اهمال در این کار، مورد خشم و عتاب تند عبدالرزاق قرار گرفته و مسعود از ترس جان، پیشگام قتل برادر می‌گردد (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵/ ۴۴۹۷؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/ ۳۵۷؛ دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۲۱۰).

امیر وجیه‌الدین مسعود برای این که قاعده‌ی دولت خود را مستحکم کند، شیخ حسن جوری را که شاگردان و مریدان بسیاری داشت، با خود متفق کرد. با این که نقطه‌ی شروع قدرت‌گیری سرداران، شهر سبزوار بود، ولی در دوران هفت ساله‌ی حکومت وجیه‌الدین مسعود - ۷۳۸ تا ۷۴۵ هـ. ق - به توسعه‌ی شایان توجهی دست یافتند. سرداران ابتدا با پیروزی بر امرای جانی قربانی در ۷۳۹ هـ. ق نیشابور، مشهد، ابیورد و خبوشان را به قلمرو خود اضافه کردند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۴/۱؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۵/ ۴۵۰۵). سپس در سال ۷۴۱ هـ. ق در نبرد با سپاه طغاتی‌موریه، جاجرم، دامغان، سمنان و نیز گرگان پایتخت طغاتی‌مور را متصرف شدند (همان، ۴۵۱۰؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲۰۳) و قلمرو خود را از سمت شمال تا حدود مازندران رساندند. همسایه‌ی شرقی آن‌ها، دولت سنی مذهب آل کرت بود. سرداران در جنگ زاوه در سال ۷۴۳ هـ. ق از امرای آل کرت شکست خوردند و شیخ حسن جوری در این جنگ کشته شد (حافظ ابرو، ۱۳۸۹: ۱۷۶؛ دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۲۱۰). امیر مسعود، دو سال بعد در ۷۴۵ هـ. ق در لشکرکشی دیگری علیه طغاتی‌مور، در پی آن بود تا کار را یکسره

کند. طغاتی‌مور خان به مازندران گریخت. امیر مسعود در تعقیب وی و در گذر از مازندران، اسیر و نهایتاً به قتل رسید (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۷۱/۱؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۳۲/۳).

دو شکست پیاپی سربداران، یکی در شرق و دیگری در غرب متصرفاتشان، آنان را به منطقه‌ی شروع عملیاتشان، یعنی ناحیه‌ی سبزوار و احتمالاً جوین و نیشابور راند. با این وجود، هیچ کدام از رقیبان آنان، در موقعیتی قرار نداشتند تا سرتاسر خراسان را تحت استیلای خود درآورند. در سال ۷۴۵ هـ. ق چندی، محمدای تیمور، غلام سابق امیر مسعود، به زمامداری رسید، ولی چون نتوانست علاقه‌ی درویشان را به خود جلب کند، سربداران وی را به قتل رساندند و کلو اسفندیار را بر خود حاکم ساختند (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۴۵/۲؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۱۳/۵). چون کلو اسفندیار از تدبیر و سیاست بی بهره بود، سربداران از وی ملول گشتند و چنانچه محمدای تیمور را کشته بودند، او را نیز از میان برداشتند. پس از آن، امیر شمس‌الدین فضل الله، برادر وجیه‌الدین مسعود، به سرداری سربداران رسید. مدت ایالت امیر شمس‌الدین هفت ماه بود (همان: ۴۵۱۵).

در سال ۷۴۹ هـ. ق خواجه شمس‌الدین علی به قبول زمامداری رضایت داد. وی مردی با کیاست و شجاعت و سیاست بود. به گونه‌ای که امیر ارغون شاه جانی قربانی در ابیورد و ملک معزالدین حسین کورت در هرات از او خائف بودند. بعد از چهار سال و نه ماه حکومت در سال ۷۵۳ هـ. ق به دست یکی از نوکران خویش به نام حیدر قصاب کشته شد (همان: ۴۵۱۷). در زمان حکومت خواجه یحیی کرابی، قدرت و گستره‌ی دولت سربدار، بار دیگر گسترش یافت. خواجه یحیی در ۷۵۴ هـ. ق طغاتی‌مورخان را به قتل رساند (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۱۷۹؛ راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۱۱). در این ایام، قدرت سربداران، بار دیگر تا مرزهایی دامن گشود که پیش از این به سبب بی‌مبالاتی امیر مسعود رو به تحلیل رفته بود؛ در واقع قلمرو جدید سربداران که در غرب تا نواحی ری وسعت گرفته بود و در شرق نیز به ناحیه‌ی طوس محدود می‌شد و در شمال غربی به استرآباد و شاسمان از مناطق گرگان، ختم می‌شد، فراتر از مرزهای امیر مسعود بود (Spuler, ۲۰۱۱: ۷۵۹؛ رویمر، ۱۳۷۹: ۳۹). خواجه یحیی بعد از چهار سال و هشت ماه حکومت، در ۷۵۹ هـ. ق توسط برادر زنش، علاء‌الدین به قتل رسید (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۴/۳).

خواجه ظهیرالدین کرابی پس از قتل خواجه یحیی با مشارکت پهلوان حیدر قصاب، قدرت را به دست گرفت. خواجه ظهیرالدین، پیوسته به نرد و شطرنج مشغول بود و امور کشوری در اختیار حیدر قصاب بود. بنابراین پس از چهل روز، پهلوان حیدر، خواجه را برکنار کرده، خود به حکومت رسید. پهلوان حیدر پس از این که چهار ماه به رتق و فتق امور سربداران پرداخت، در ربیع الاول ۷۶۱ هـ. ق به دست غلام پهلوان حسن دامغانی به نام «قتلغ بوقا» به قتل رسید. امیر لطف الله پسر وجیه‌الدین مسعود، به اهتمام پهلوان حسن دامغانی که اتابک وی بود، یک سال و سه ماه در سبزواری حکومت کرد. پس از آن بین این دو، اختلاف افتاده، نهایتاً به فرمان پهلوان حسن، سربداران، امیر لطف الله را به قتل رساندند. پهلوان حسن دامغانی در ۷۶۲ هـ. ق در سبزواری به تخت نشست. در دوره‌ی زمامداری وی، درویش عزیز از مریدان شیخ حسن جوری در طوس و **خواجه‌علی** مؤید در دامغان قیام کردند (تتوی، ۱۳۸۲: ۴۶۱۷/۷).

بعد از مدتی **خواجه‌علی** مؤید و درویش عزیز ائتلافی به مانند ائتلاف و اتحاد وجیه‌الدین مسعود و شیخ حسن جوری تشکیل دادند. آن دو سبزواری را گرفته، پهلوان حسن را بعد از چهار سال و چهار ماه حکومت کشتند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۵/۳). سرانجام در سال ۷۶۶ هـ. ق **خواجه‌علی** مؤید، که به ظاهر درویش و در معنی از مخالفان این جماعت بود، در سبزواری به قدرت رسید. در ۷۸۳ هـ. ق که امیر تیمور به خراسان آمد، **خواجه‌علی** به استقبال وی رفت و در حدود نیشابور به لشکر تیمور پیوست (شامی، ۱۳۶۳: ۸۵؛ یزدی، ۱۳۳۶: ۲۳۸/۱؛ ابن عربشاه، ۱۳۷۰: ۳۰؛ و نیز ر.ک: ۱: Manz, ۱۹۸۹). وی در تمامی یورش‌ها همراه تیمور بود، تا این که در سال ۷۸۸ هـ. ق «در خرم‌آباد لرستان زخمی خورده بدان درگذشت و آن فرقه بدو منتهی شدند» (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۲۱۷؛ و نیز ر.ک: راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۲۰؛ عبداللطیف قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۰۲؛ غفاری، ۱۳۴۳: ۲۲۱).

با این حال می‌توان اظهار داشت که ساختار قدرت در نهضت سربداران یک عامل مهم محسوب می‌شد. در حالی که مؤسسان سلسله‌های محلی در خراسان و حتی سایر نقاط ایران، بیشتر به اصل و تبار چنگیزی و یا وابستگی‌های سیاسی و حتی خویشاوندی خود به ایلخانان تکیه داشتند، مبنای قدرت سربداران سبزواری، آیین تشیع اثنی‌عشری بود. قلمرو حکومتی که سربداران ایجاد کردند، با سایر نظام‌ها متفاوت بود و در واقع از نظام سلطنتی در آن خبری

نبود؛ بلکه حکومت و قلمروی بدون شاه بود. همچنین می‌توان سربداران را، یک نهضت اصلاحی با جهت‌گیری اجتماعی به شمار آورده که ویژگی بارز آنها، مبارزه‌ی طبقاتی بود.

### طغاتی‌موریه

خاستگاه و ویژگی‌های حکومت طغاتی‌موریه، جایگاه و وضعیتی متفاوت با سربداران داشت. نسب آنان به «جوجی قساربن یسوکای بهادر» برادر چنگیز خان می‌رسید. مدتی بعد از درگذشت ابوسعید ایلخانی و بعد از این که در آذربایجان، امیر شیخ حسن جلایری بر رقبای خود غالب آمد، امیرعلی جعفر از وی جدا شده، به خراسان آمد و امیر شیخ علی، پسرعلی قوشجی را که امیر خراسان بود، علیه شیخ حسن جلایری تحریک کرد. وی به امرای خراسان چنین وانمود کرد که عراق به سادگی قابل فتح است. بنابراین امرای خراسان، «طغاتی‌موربن سودی بن بابا بهادر بن ابوکان بن امکان بن توربن جوجی قاربن یسوکای بهادر که پدر چنگیز خان بوده است اسم پادشاهی دادند» (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۶۷) و خطبه و سکه به نام وی کردند (مرعشی، ۱۳۴۵: ۴۱؛ ۱۴۶: ۲۰۰۵: Garthwaite).

پس از آن، با لشکری بزرگ عازم تبریز شدند، ولی کاری از پیش نبردند. قاضی احمد غفاری، به سلطنت رسیدن طغاتی‌مورخان را در سال ۷۳۷ هـ. ق می‌داند: «امرای عراق و خراسان که از شیخ حسن ایلکانی متهم بودند بتخصیص امیر علی جعفر و امیر شیخ علی قوشجی و امیر ارغونشاه جانی قربانی ویرا در سنه ۷۳۷ بسطنت برداشته» (غفاری، ۱۳۴۳: ۲۱۸) معین‌الدین نطنزی در ذکر جلوس طغاتی‌مورخان گزارش می‌دهد: «از اوروغ او موسم قلاغای بوده است، به اتفاق سربدال سبزووار و سرداران مازندران و قومش و طبرستان خروج کرد و مملکت را تحت فرمان خود درآورد» (نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۲۸). طغاتی‌مورخان، درگیری‌ها و تنش‌هایی با سربداران داشت و نهایتاً به دست خواجه یحیی کرابی در سال ۷۵۴ هـ. ق به قتل رسید (راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۱۱).

بعد از طغاتی‌مور، فرزندش لقمان پادشاه، تا چند سال از طرف امیر تیمور گورکان بر استرآباد، حکومت راند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۳۷/۳؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۱۲۳/۳؛ ابن عربشاه، ۱۳۷۰: ۳۷؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۲۸). بعد از لقمان پادشاه، تیمور، پسر او به نام پیرک پادشاه را جانشین او کرد و حکومت استرآباد را به وی داد و تا زمانی که تیمور زنده بود، پیرک از او



اطاعت می‌کرد. اما بعد از مرگ تیمور، به اندیشه‌ی توسعه‌ی متصرفات خویش افتاد، به گونه‌ای که ابتدا با میرانشاه پسر تیمور، اختلاف پیدا کرد، سپس با بقایای سرداران بر ضد شاهرخ تیموری متفق شد، ولی شکست خورد. نهایتاً در مازندران درگذشت (همان: ۱۲۹).

سلطان علی بن پیرک، ابتدا به شاهرخ تیموری پیوست و در یورش سیستان همراه وی بود، ولی در میانه‌ی راه «توهمی بخود داده بگریخت و برستمدار رفت و بامداد ملک کیومرث لشکر بر سر استراباد برده میانه او و ابوللیث ملازم میرزا الغ بیک در سنه اثنی عشر و ثمانمائه ۸۱۲ جنگ شده زخم‌دار گردید و بدان درگذشت و آن سلسله بدو ختم شد» (غفاری، ۱۳۴۳: ۲۱۹).

با این حال می‌توان بیان داشت که طغاتی‌موریه، حکومتی محلی، متکی به نسب چنگیزی بود و تاریخ سیاسی، اجتماعی قابل طرح و متفاوت با دیگر سلاله‌های محلی و یا شبیه به سرداران نداشت و تاریخ آن محدود به گزاره‌هایی محدود تاریخی است.

### آغاز روابط و مناسبات

هنگامی که شیخ حسن جوری و امیرمسعود بر نیشابور و سبزوار تسلط یافتند و ملازمان امیر ارغون شاه جانی قربانی گریزان شدند، امرای طغاتی‌مورخان به اشاره‌ی او، ایلچی نزد سرداران فرستاده، پیغام دادند: «پیش از این پادشاهی نبود که شما متابعت او کنید لله و الحمد و المنة که اکنون طغاتی‌مورخان بر سریر عزت متمکن گشت وظیفه آنکه شما اطاعت و انقیاد او بر خود واجب و لازم شناسید». شیخ حسن پاسخ داد که: «پادشاه و ما را اطاعت خدای عزوجل می‌باید کرد و مقتضی قرآن مجید عمل می‌باید نمود و هر که خلاف این معنی کند عاصی باشد و بر دیگران واجب باشد که به دفع او قیام نمایند. اگر پادشاه به فرموده خدا و رسول صلی الله واله زندگانی فرماید ما همه متابعت کنیم والا شمشیر در میان خواهد بود» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۱۰/۵). طغاتی‌مور با اعلام یاغیگری سرداران، برادرش شیخ علی کاون را در راس سپاهی به جنگ سرداران فرستاد. با حرکت سرداران به جانب مازندران، دو گروه، در سال ۷۴۱ هـ. ق در کنار رود گرگان به هم رسیده و جنگ سختی آغاز شد:

چندان بریخت خنجرشان خون یکدگر کاجزای خاک تا به ثری جمله نم گرفت (حافظ

ابرو، ۱۳۸۰: ۱۱۹/۱).

در حین جنگ، با اصابت تیری به شیخ علی کاون، وی از اسب افتاده و کشته شد. سربداران در این جنگ، پیروز گشتند و غنایم فراوانی به دست آوردند (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲۳۰؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۱/۳؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۴۲؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۶۱/۳). امیر ارغون شاه جانی قربانی و امیر عبدالله مولای به نواحی اطراف گریختند. امیر مولای پس از چند روز در قهستان وفات یافت و پسر بزرگ او، امیر محمد، نزد شیخ حسن جوری آمده، مرید وی شد (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۱۰/۵). پیروزی بر طغاتی‌مور، موقعیت سربداران را در خراسان استوار کرد و بر شهرت آنان در سراسر ایران افزود. سربداران بعد از این پیروزی به مقر حکومت طغاتی‌مورخان یعنی گرگان حمله کرده، آن جا را تصرف نمودند؛ طغاتی‌مور که توانایی مقابله نداشت، به لارقصران نزد فخرالدین حسن از امرای آل باوند پناه برد (تتوی، ۱۳۸۲: ۴۵۳۰/۷؛ آملی، ۱۳۴۸: ۱۸۳).

همین مساله بهانه لازم را برای امیر مسعود فراهم نمود تا به مازندران هجوم برد. در آن ناحیه، بسیاری از شیخیان می‌زیستند و جنگ‌های داخلی میان امیران حکمران محلی - که خود را تابع طغاتی‌مور می‌شمردند - درگیر بود و مسعود بدین سبب به خود نوید می‌داد که پیروزی آسانی نصیبش گردد (پطروشفسکی، ۱۳۵۱: ۶۷). سربداران، آمل شهر عمده‌ی مازندران، را مستخر ساختند، ولی نهایتاً در اعماق ناحیه‌ی پر جنگل رستمدر گرفتار سربازان ملک جلال‌الدوله اسکندر، حاکم رستمدر، شدند؛ امیر مسعود اسیر گشت و در سال ۷۴۵ هـ. ق به فرمان ملک رستمدر به قتل رسید (فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۶۹/۳؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۱۱/۵؛ دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۲۱۱؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۷۱/۱؛ گیلانی، ۱۳۵۲: ۸۴). مرگ مسعود، تعادل قدرت را در خراسان بر هم زد. طغاتی‌مورخان و ارغون شاه، متصرفات سابق خود را صاحب شدند. در درون دولت سربداران، برای کسب قدرت، مبارزه درگرفت و در نهایت به ضعف آن‌ها انجامید (Bosworth, ۱۹۹۹: ۴/۳۲۱؛ Subtelny, ۱۹۹۷: ۱۳۲؛ آژند، ۱۳۶۵: ۶۴).

جانشینان امیر مسعود در دولت سربداران، مورد تهدید امرای آل کرت بودند. بویژه پس از شکستی که در جنگ زاوه در سیزدهم صفر ۷۴۳ هـ. ق از ملک معزالدین حسین کرت، متحمل شده بودند. بعد از کشته شدن امیر مسعود و ضعف نسبی سربداران، طغاتی‌مور، فرصت آن را یافت تا به استرآباد و گرگان بازگردد. محمدای تیمور، یکی از غلامان امیر مسعود بود که

در ۷۴۵ هـ. ق به سرداری سرداران رسید. در آن زمان طغاتی‌مورخان، در مقام ایلی و دوستی ملک حسین کُرت بود (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۷۲/۱) و این امر، خطری بالقوه برای سرداران بویژه بعد از قتل امیرمسعود، به شمار می‌آمد. بدین سببای تیمور، چاره‌ای جز به رسمیت شناختن طغاتی‌مور به عنوان سلطان و پرداخت مالیات به وی نداشت. این نکته از روی سکه‌ای که در سال ۷۴۶ هـ. ق در سبزوار، یعنی در قلب قلمرو سرداران به نام طغاتی‌مور ضرب شده، مشخص می‌شود (اسمیت، ۱۳۶۱: ۷۵). در دوره‌ی کوتاه مدت سرداری کلو اسفندیار بر سرداران، حادثه‌ی خاصی اتفاق نیفتاد. در رابطه با وقایع دوره‌ی زمامداری شمس‌الدین فضل الله و ارتباط وی با طغاتی‌مورخان، منابع دو گونه گزارش ارائه می‌دهند:

۱. در دوران امیر شمس‌الدین فضل الله، به سبب ضعف و فتور سرداران، طغاتی‌مورخان برای حمله به قلمرو آن‌ها لشکری فراهم آورد. امیر فضل الله چون از این خبر آگاه شد، با خود گفت:

دلا گدایی و رندی زپادشاهی به      دمی فراغت خاطر زهرچه خواهی به

بنابراین بعد از هفت ماه حکومت، با میل و رغبت خود، زمام امور را به خواجه شمس‌الدین علی سپرد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۳/۳؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۱۵/۵).

۲. چون طغاتی‌مورخان از ضعف و بی‌رونقی سرداران آگاه شد، تصمیم گرفت بر آن‌ها هجوم ببرد. شمس‌الدین فضل الله بسیار متوهم شد و سرداران که دانستند از وی کاری بر نمی‌آید و اگر طغاتی‌مور حمله کند، کار دشوار می‌شود «او را از حکومت عزل کرده به حکومت خواجه شمس‌الدین علی اتفاق کردند» (تتوی، ۱۳۸۲: ۴۵۳۹/۷).

هر دو روایت، نشان می‌دهد که برخوردی بین دو طرف صورت نگرفته است. در واقع، امیرشمس‌الدین فضل الله، بیشتر اهل بزم بود تا رزم، به گونه‌ای که بیشتر به عیش و خوش گذرانی می‌پرداخت و کم‌تر به امور مملکت رسیدگی می‌کرد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۳/۳؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲۵۰؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۹۸/۱؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۱۵/۵). بنابراین ضعف سرداران و تا حدودی کاهش قدرت نظامی آنان، طبیعی جلوه می‌کند. طغاتی‌مورخان نیز که بویژه بعد از شکست از وجیه‌الدین مسعود، منتظر چنین فرصتی بود، برای حمله به قلمرو سرداران، لشکری فراهم می‌آورد، ولی قبل از این که برخوردی صورت بگیرد، فرد دیگری جایگزین امیر شمس‌الدین فضل الله می‌شود. خواجه شمس‌الدین علی، به غایت

شجاع و زیرک و مردی با کیاست و سیاست بود. ظاهر شریعت را تا آن مرتبه رعایت می‌نمود که «خوردن بنگ و شراب از قلمرو خویش بالکلیه برانداخت و قرب پانصد زن فاحشه دفین مطهوره خاک ساخت» (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۳/۳).

بنابراین زمانی که طغاتی‌مورخان از قدرت خواجه شمس‌الدین علی و شجاعت و سیاست او با خبر شد، از لشکرکشی به قلمرو سربداران، صرف نظر کرد. سکه‌های این دوره، مؤید این تغییر سیاست می‌باشند؛ چرا که ضرب سکه‌های طغاتی‌مور بعد از سال ۷۴۶ هـ. ق متوقف شد و متعاقب آن از سال ۷۴۸ هـ. ق تا سال ۷۵۲ هـ. ق - یعنی دوره‌ی زمامداری خواجه شمس‌الدین‌علی - ضرب سکه‌های مستقل سربداران، آغاز گردید و این نشانگر رشد قدرت سربداران و ضعف تدریجی موقعیت طغاتی‌مور است (۳۸۳: ۲۰۱۲، Mahendrarajah؛ اسمیت، ۱۳۶۱: ۷۹).

### بحران مجدد در روابط

خواجه یحیی کرابی در سال ۷۵۴ هـ. ق در سبزواری به تخت نشست (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۴/۳). اقدام مهم وی، پایان دادن به حاکمیت طغاتی‌مورخان بر مازندران و گرگان، بود. در آغاز حکومت خواجه یحیی، طغاتی‌مور، چندین بار از مازندران وی را به اردوی خویش خواند تا بین دو طرف، پیمان صلحی امضا شود. این دعوت، حيله و خدعه‌ای بود از طرف طغاتی‌مور، که با یک پذیرایی و نواخت گرم، سران سربدار را غافل کرده، آن گاه به قتل رساند (پطروشفسکی، ۱۳۵۱: ۸۰). ابتدا خواجه یحیی جواب منفی می‌داد. یک بار طغاتی‌مور مکتوبی حاوی اشعار زیر برای او فرستاد:

گردن بنه جفای زمان را و سرمکش  
سیمرغ وار چون نتوان کرد قصد قاف  
بیرون کن از دماغ خیال محال را  
خواجه یحیی نیز این‌گونه جواب داد:

گردن چرا نهیم جفای زمانه را  
دریا و کوه را بگذاریم و بگذریم  
یا بر مراد بر سرگردون نهیم پای  
راضی چرا شویم به هر کار مختصر  
سیمرغ وار زیر پر آریم خشک و تر  
یا مرد وار در سر همت کنیم سر

(عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲۸۲؛ غفاری، ۱۴۰۴: ۳۰۰).

نهایتاً بعد از چند بار آمد و شد رسولان، خواجه یحیی، به اتفاق دیگر سران سرداران، چون حافظ شغانی و سیصد مرد وارد اردوی طغاتی‌مور شد. سرداران که از خدعه‌ی ایلخان، اطلاع پیدا کرده بودند، مصمم شدند، پیشدستی کرده قبل از پیمان بستن، طغاتی‌مور را به قتل برسانند. سه روز و سه شب، بساط بزم و سرور برپا بود. در پایان روز سوم و در حین سخنرانی خواجه یحیی «حافظ شغانی تبری بر فرق پادشاه زد چنانکه به رو افتاد، خواجه یحیی چابکانه سرش از تن جدا کرد» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲۵۲/۱؛ و نیز ر.ک: عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲۸۲؛ دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۱۷۹؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۴/۳؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۸۵/۳). میرخواند گزارش می‌دهد که طغاتی‌مورخان با ضربه‌ی حافظ شغانی هلاک شد و نامی از خواجه یحیی به میان نمی‌آورد (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۱۹/۵).

بدین طریق، آخرین تکیه گاه دولت ایلخانانِ هلاکویی، به دست سرداران، نابود گردید. اما ماجرای کشته شدن طغاتی‌مورخان در اردوگاه و قلمرو خود، توسط تعداد کمی از سرداران، به رغم تأکید تمام منابع این دوره، تا حدی در چگونگی آن و یا حتی در وقوع این حادثه، تعمق و تأمل بیشتری باید کرد. به هر حال، در این ایام، قدرت سرداران، بار دیگر تا مرزهایی دامن گشود که پیش از این به سبب بی‌مبالاتی امیر مسعود رو به تحلیل رفته بود؛ در واقع قلمرو جدید سرداران که در غرب تا نواحی ری وسعت گرفته بود و در شرق نیز به ناحیه‌ی طوس محدود می‌شد و در شمال غربی به استرآباد و شاسمان از مناطق گرگان، ختم می‌شد، فراتر از مرزهای امیر مسعود بود.

### تکاپوهای سرداران جهت تصرف میراث طغاتی‌مور

بعد از سقوط حکومت طغاتی‌موری، «امیرولی» نامی، بر روی ویرانه‌های حکومت آنان دولتی تشکیل داد و توانست سرزمین‌های متعلق به طغاتی‌موری را به خود اختصاص دهد. «امیر ولی پسر شیخعلی هندو بود حاکم استرآباد، از امرای معتبر طغاتی‌مورخان و امیر پرورده تهذیب و برآورده تادیب پادشاه بود» (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۳۲۷) زمانی که طغاتی‌مورخان کشته شد، وی با عده‌ای به نسا رفت. حاکم آن جا، امیر شبلی جانی قربانی با خواهر امیرولی ازدواج کرد و او را تحت حمایت خود گرفت. امیرولی، سه بار با سرداران جنگید و هر سه بار پیروز گشت:

۱. بعد از این که با امیر شبلی متحد گردید، به سوی مازندران حرکت کرد و چون به ناحیه‌ی «دهستان» و «جلاون» در شمال گرگان رسید، از طرفداران پدرش، حدود دویست نفر سوار و پیاده جمع نمود. در این زمان حکومت استرآباد از جانب پهلوان حسن دامغانی در اختیار «علی بل قلندر سربدار» قرار داشت. علی بل قلندر در بیرون استرآباد، حصاری ساخته بود. با پانصد سوار به جنگ امیرولی رفت، ولی شکست خورد و از اسب و سلاح، غنیمت زیادی نصیب امیرولی گشت. بعد از این پیروزی، آن دسته از طغاتی‌موریان که از ترس سربداران، در گوشه و کنار پنهان بودند، به امیرولی پیوستند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳۱۵/۱).

۲. امیرولی با نیرویی که با پیروزی در جنگ اول از طغاتی‌موریان به دست آورده بود، عازم استرآباد شد. در این زمان ابوبکر شاسمانی از جانب سربداران حاکم شاسمان، از مناطق گرگان، بود. وی ظالمی هتاک بود که در یک روز چهل نفر از لشکر مغول را زنده در میان دیوار کرده بود. ابوبکر شاسمانی، با دو هزار پیاده و سوار که به حکم حسن دامغانی در آن دیار بودند، با امیرولی جنگید، ولی سربداران شکست خوردند و به خراسان برگشتند. امیرولی در استرآباد به تخت نشست (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۳۲۷؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۷/۳؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳۱۵/۱).

۳. در دور سوم، پهلوان حسن دامغانی، پنج هزار مرد را به اتفاق ابوبکر شاسمانی به استرآباد فرستاد. دو لشکر در ناحیه‌ی «سلطان دوین»، در نزدیکی استرآباد، به یکدیگر رسیدند. امیرولی جهت پرکردن خلا کمبود سلاح در میان سپاهیان، دستور داد تا «سنگ‌ها در نمد و کرباس دوخته بر سر چوب‌ها بستند و دکلمی‌ها ساختند و عورات دستارها بر سر نهاده اجتماع و ازدحام تمام حاصل آمد» (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۳۲۸). ترس و وحشت بر سربداران مستولی گشته و شکست خوردند (عبدللطیف قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۰۰). در نتیجه‌ی این شکست‌ها، سربداران، بسطام، دامغان، سمنان و همچنین فیروزکوه تا ری و رستمدر را از دست دادند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵/۴۴۸۷؛ غفاری، ۱۳۴۳: ۲۱۸).

**خواجه‌علی** مؤید، در سال ۷۶۶ هـ. ق با اتحاد و ائتلاف با یکی از شیخیان به نام درویش عزیز در سبزوار به قدرت رسید. این ائتلاف، شباهت چشمگیری با زمان وجیه‌الدین مسعود و شیخ حسن جویری پیدا کرد. این حکومت مشترک همانند مورد اول شروع خوبی داشت و مدت نه ماه به طول انجامید. با این که **خواجه‌علی** مؤید، تلاش کرد تا شیعه را در حد

مذهب رسمی دولت ارتقاء دهد، ولی در برابر بعضی از اعتقادات مورد نظر درویش عزیز در زمینه‌ی دولت تندروی شیعی و تئوتراتیک، پایداری نشان داد. بنابراین بعد از مدتی، او را از سر راه برداشت (فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۹۶/۳؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۶۳۳/۷؛ عبداللطیف قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۰۱).

خواجه علی، فقط به این امر بسنده نکرد، بلکه تصمیم گرفت که تکلیف خود را با درویشان، برای همیشه روشن سازد. تشکیلات و سازمان شان را در هم ریخت و سپس آنان را از سبزواری راند؛ حتی فراتر از این رفته «فرمود تا مقبره شیخ خلیفه و شیخ حسن را خراب ساختند و مزبله اهل بازار کردند» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۲۴/۵؛ و نیز ر.ک: دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۲۱۶). با این سیاست، شیخیان، به چهار گوشه‌ی خراسان رانده شدند. از جمله «درویش امیر کمال‌الدین» و «درویش محمد هندو» که نزد ملک غیاث‌الدین پیر علی کُرت رفتند. ملک غیاث‌الدین آن دو را، به حراست و فرماندهی قلعه‌ی فراه جرد منصوب کرد. بعد از این، **خواجه علی** بدان منطقه لشکر کشیده، قلعه را تصرف نمود و آن دو را به سبزواری فرستاد. در آن جا، **خواجه سدید** به دستور وی، هر دو را به قتل رساند (فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۱۰۴/۳).

نکته‌ای که در این جا قابل ذکر است این که، بعد از جنگ زاوه و کشته شدن شیخ حسن جویری و ایجاد اختلاف و تنش بین دو جناح سربداران و بویژه بعد از قلع و قمع شیخیان توسط **خواجه علی** مؤید، رهبران مذهبی شیخیان، به نحوی به رهبران نظامی هم تبدیل شدند و گاه فرماندهی سپاه را به عهده می‌گرفتند. نمونه‌ی بارز آن، یکی از شیخیان به نام «درویش رکن‌الدین» است که در ۷۷۸ هـ. ق به فارس رفته، از شاه شجاع مظفری، استمداد نمود. درویش رکن‌الدین، با سپاه و نیرویی که شاه شجاع در اختیار وی گذاشته بود، به جانب خراسان حرکت کرد. در خراسان با اسکندر شیخی فرزند افراسیاب چلاوی که از طرف ملک غیاث‌الدین پیر علی کُرت، حاکم نیشابور بود، متحد شده، عازم فتح سبزواری شد. **خواجه علی** مؤید که یارای مقابله نداشت، به مازندران نزد امیر ولی پناه برد. درویش رکن‌الدین در سبزواری به تخت نشست و خطبه به نام خود خواند. چندی بعد در ۷۸۰ هـ. ق **خواجه علی** به همراه امیر ولی، به سبزواری حمله کرد و درویش، فرار نمود. گرچه **خواجه علی** بار دیگر با حمایت امیر ولی، در سبزواری به تخت نشست (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۷۲۶/۴؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۶/۳).

اما اتحاد بین آن دو چندان دوام نیافت؛ امیر ولی در سال ۷۸۳ هـ. ق سبزواری را محاصره کرد. **خواج‌علی** مجبور شد به امیر تیمور پناه ببرد. چون تیمور در سال ۷۸۳ هـ. ق عازم فتح خراسان شد، **خواج‌علی** به وی پیوست و در تمامی یورش‌ها همراه تیمور بود تا این که در سال ۷۸۸ هـ. ق درگذشت (غفاری، ۱۳۴۳: ۲۲۱؛ راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۲۰؛ عبداللطیف قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۰۲). با حمله‌ی تیمور به استرآباد، امیر ولی به رستم‌دار گریخت و دیگر نتوانست حکومت از دست رفته‌ی خود را به دست آورد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۳۷/۳).

### نتیجه‌گیری

درون مایه و جوهره‌ی اصلی قیام سربداران در سبزواری، مذهب تشیع اثنی‌عشری بود. قیام آن‌ها در سال ۷۳۷ هـ. ق در زمان پادشاه طغاتی‌مور و در واقع علیه ظلم و جور مالی وی با انکاء به مذهب تشیع صورت گرفت. مسائل ارضی و گسترش قلمرو، تفاوت مذهبی و مقابله با نفوذ مغولان از جانب سربداران، روابط غالباً خصمانه و تنش‌های نظامی بین دو طرف را به دنبال داشت. هر چند تاثیر این عوامل بر روابط دو سویه را، نمی‌توان یکسان انگاشت و برخی عوامل، اصلی و برخی فرعی و غیرقطعی در این زمینه به شمار می‌آیند. این مناسبات خصمانه آشفتگی اوضاع اقتصادی و اجتماعی که توأم با سوختن‌ها، کشتن‌ها و ویرانی‌ها بود را سبب می‌شد و زوال کشاورزی، تجارت و فروریزی خطوط اقتصادی از اثرات و پیامدهای اصلی آن به شمار می‌آمد. پراکندگی سیاسی و اختلافات و آشفتگی‌ها، عدم تحقق وحدت سیاسی و عدم شکل‌گیری دولت فراگیر شیعی در ایران را به دنبال داشت. به عبارت دیگر به رغم اندک تلاش‌هایی که از سوی برخی از حکومت‌های محلی ایران برای اتحاد با یکدیگر به عمل آمد و یا تلاش‌هایی که در جهت وحدت ایران از طریق شمشیر توسط آنان صورت گرفت، آرمان وحدت سیاسی در ایران محقق نشد و تحقق این امر به آینده موکول شد. این گونه از روابط، نهایتاً منجر به ضعف و در نتیجه زوال و سقوط طرفین گردید و زمینه‌ی آماده‌ای را برای ظهور امیر تیمور گورکانی و تشکیل حکومت واحد و متمرکز، هر چند مستعجل، در سراسر ایران بعد از حدود نیم قرن آشفتگی و به عبارت دیگر، فترت، فراهم آورد.



## منابع

۱. آژند، یعقوب، قیام سربداران، تهران، مؤسسه‌ی کتاب‌های شکوفه، چاپ اول، ۱۳۵۶.
۲. آملی، اولیاء الله، تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
۳. ابن بطوطه، سفرنامه، ج ۱، ترجمه محمد علی موحد، مرکز انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۱.
۴. ابن حوقل، سفرنامه، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۵. ابن عرب‌شاه، احمد بن محمد، زندگی شگفت‌آور تیمور، ترجمه محمدعلی نجاتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
۶. اسفزاری، معین‌الدین محمد، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱ و ۲، تصحیح و حواشی سید محمد کاظم امام، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.
۷. اسمیت، جان ماسون، خروج و عروج سربداران، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران، واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی، ۱۳۶۱.
۸. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
۹. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، ازدهای هفت سر، انتشارات دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۱۰. باسورث، ادموند کلیفورد، سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، تهران، مرکز باستان‌شناسی اسلام و ایران، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۱۱. بدلیسی، شرف‌خان بن شمس‌الدین، شرف‌نامه (تاریخ مفصل کردستان)، ج ۲، به اهتمام ولادیمیر زرنوف، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۱۲. بکران، محمد بن نجیب، جهان‌نامه، به کوشش محمدمامین ریاحی، تهران، کتابخانه سینا، ۱۳۴۲.
۱۳. بهار، محمد تقی، دیوان اشعار، ج ۱، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۴۴.
۱۴. پطروشفسکی، ای‌ا، نهضت سربداران خراسان، ترجمه‌ی کریم کشاورز، نشر پیام، چاپ سوم، ۱۳۵۱.

۱۵. تتوی، قاضی احمد، **تاریخ الفی**، ج ۷، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۱۶. جعفریان، رسول، **تاریخ ایران اسلامی**، ج ۳، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه‌ی معاصر، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
۱۷. حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله، **تاریخ سلاطین کرت**، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۹.
۱۸. حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله، **جغرافیا**، به کوشش مابل هروی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۱۹. حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله، **زبدۀ التواریخ**، ج ۱، با مقدمه و تصحیح سید کمال حاج سیدجوادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۲۰. حقیقت، عبدالرفیع، **تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبش‌های ایرانیان در قرن هشتم هجری**، تهران، انتشارات کومش، چاپ سوم، ۱۳۷۴.
۲۱. خلعتبری، اللهیار، «ماهیت سیاسی حضور شاعران در دربار غزنویان»، پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، شماره ۳۸، ۱۳۸۲.
۲۲. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام، **تاریخ حبیب‌السیر**، با مقدمه جلال‌الدین همائی، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابفروشی خیام، چاپ دوم، ۱۳۵۳.
۲۳. راقم سمرقندی، میرسید شریف، **تاریخ راقم**، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۰.
۲۴. روحانی، سیدکاظم، «**تحلیلی بر نهضت سربداران**» در مجله‌ی کیهان اندیشه، شماره ۲۷، آذر و دی ۱۳۶۸.
۲۵. رویمر، ه.ر، «**سربداران و رقیبانشان**»، پژوهش از دانشگاه کمبریج، ترجمه‌ی یعقوب آژند، نشر جامی، ۱۳۷۹.
۲۶. سمرقندی، دولت‌شاه، **تذکره الشعرا**، به همت محمد رضانی، انتشارات پدیده خاور، چاپ دوم، ۱۳۶۶.

۲۷. سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، **مطلع سعدین و مجمع بحرین**، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
۲۸. شامی، نظام‌الدین، **ظفرنامه**، با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی، انتشارات بامداد، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۲۹. شبانکاره ای، محمدبن علی بن محمد، **مجمع الانساب**، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۳۰. شوشتری، قاضی نورالله، **مجالس المومنین**، تصحیح سیداحمد عبدمنافی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۴.
۳۱. غفاری، قاضی احمد، **تاریخ جهان آرا**، به همت مجتبی مینوی، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳.
۳۲. غفاری، قاضی احمد، **تاریخ نگارستان**، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، کتابفروشی حافظ، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۳۳. فریومدی، ابن‌یمین، **دیوان اشعار**، تصحیح حسینعلی باستانی‌راد، انتشارات کتابخانه‌ی سنایی، ۱۳۴۴.
۳۴. فصیح خوافی، احمدبن جلال‌الدین محمد، **مجمّل فصیحی**، ج ۳، تصحیح و تحشیه‌ی محمود فرخ، کتابفروشی باستان، ۱۳۳۹.
۳۵. قزوینی، زکریا بن محمدبن محمود، **آثارالبلاد و اخبار العباد**، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، مؤسسه علمی اندیشه جوان، ۱۳۶۶.
۳۶. قزوینی، عبداللطیف، **لب التواریخ**، انتشارات بنیاد و گویا، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۳۷. گیلانی، ملا شیخ علی، **تاریخ مازندران**، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۳۸. مرادی نسب، حسین، «**دولت سربداران و تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در قرن هشتم**» در مجله‌ی تاریخ در آینه‌ی پژوهش، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۲.
۳۹. مرعشی، سیدظهیرالدین بن سید نصیرالدین، **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران**، تصحیح محمد حسین تسبیحی، تهران، انتشارات مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۵.

۴۰. مستوفی، حمدالله بن ابی‌بکر بن محمد، *نزهة القلوب*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات کتابخانه‌ی طهوری، ۱۳۳۶.

۴۱. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.

۴۲. میرخواند، محمد بن خاوند شاه، *تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک والخلفا*، جلد ۴ و ۵، تصحیح و تحشیه‌ی جمشید کیان فر، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۴۳. نطنزی، معین‌الدین، *منتخب التواریخ*، به اهتمام پروین استخری، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۴۴. یزدی، شرف‌الدین علی، *ظفرنامه*، ج ۱، تصحیح محمد عباسی، تهران، شرکت سهامی چاپ رنگین، ۱۳۳۶.

۴۵. Algar, Hamid, (۲۰۰۶), "Iran ix. Religions in Iran, Islam in Iran, Mongol and Timurid Periods", Encyclopedia Iranica, vol, New York, fack, pp.۴۴۹-۴۵۶.

۴۶. Bosworth, Asimov (۱۹۹۹), History of civilizations of central Asia, Volume Iv, Motilal banarsidass publ, Unesco multiple history series.

۴۷. Garthwaite, Gener, (۲۰۰۵), The Persians: pepoles of Asia, Wiley-Blackwell, Oxford

۴۸. Lawrence G. Potter(۱۹۹۴), "Sufis and Sultans in post-Mongol Iran", Iranian Studies, ۲۷:۱-۴, ۷۷-۱۰۲.

۴۹. Mahendrarajah, Shivan, (۲۰۱۲), "The Sarbadars of Sabzavar: Re-Examining Their 'Shi'a' Roots and Alleged Goal to 'Destroy Khurasanian Sunnism'", Journal of Shi'a Islamic Studies, Volume ۵, Issue ۴, pp. ۳۷۹-۴۰۲.

۵۰. Manz, Beatrice Forbes, (۱۹۹۷), "Military manpower in late Mongol and Timurid Iran", Cahiers d'Asie central, 3/4, pp.۴۳-۵۵.

- 
۵۱. Manz, Beatrice Forbes, (۱۹۸۹), *The rise and rule of Tamerlane*, Cambridge University press, New York.
۵۲. Meri, Josef.w, (۲۰۰۶), *Medieval Islamic Civilization*, vol۱, Routledge, New York. London.
۵۳. Roemer, H.R, (۱۹۸۹), *Persian auf dem Weg in Die Neuzeit Iranische Geschichte von ۱۳۵۰-۱۷۵۰*, Beirut.
۵۴. Spuler, ( ۲۰۱۱) "Al-e Kart", *Encyclopedia Iranica*, Vol I. London and New York. Luzac and Co. Press. pp. ۷۵۸-۷۶۰.
۵۵. Spuler, (۱۹۸۵), *Die Mongol in Iran*, E.J. Brill- Leiden.
۵۶. Subtelny, Maria.E, (۲۰۱۱), "Economy vi in the Timurid period", *Encyclopedia Iranica*, vol I, New York, fack, pp. ۱۳۲-۱۳۳.

